



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۵ اردیبهشت ۱۳۸۹

مصادف: ۱۰ جمادی الاول ۱۴۳۱

جلسه: ۹۳

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی

موضوع جزئی: حکم واقعی و ظاهری

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دفع اشکالات

نتیجه مطالبی که به عنوان مقدمه در جلسات گذشته بیان شد این است که یک حکم بیشتر نداریم که آن هم حکم واقعی است و چیزی به نام حکم ظاهری مورد قبول نیست، برای روشن شدن ابعاد این مطلب و پاسخ به ابهاماتی که احیاناً وجود دارد یا مطرح شده، چند اشکال را باید پاسخ دهیم.

اشکال اول:

روایاتی وجود دارد که به نوعی وجود حکم ظاهری را تأیید می کند و دلالت بر جعل مؤدی می کند، از باب نمونه دو روایت را عرض می کنیم: یکی این روایت است که امام (علیه السلام) می فرماید: «العمری و ابنه تفتان فما اذیا عنی فعنی یؤدیان»^۱. امام (ع) در مورد شخصی و پسرش فرمودند که آن‌ها ثقه هستند هر چه را که آن‌ها از من بگویند - فما اذیا عنی فعنی یؤدیان - پس از من گفته‌اند؛ آیا این روایت غیر از این است که دلالت می کند بر این که آن چه را که به وسیله خبر ثقه بیان می شود این همان حکم خداست؟ «فعنی یؤدیان» به چه معنا است؟ هر چه که این شخص و پسرش بگویند چون ثقه هستند من گفته‌ام، آیا این غیر از این است که آن چه را که اینان می گویند در واقع دارد به وسیله امام (علیه السلام) به عنوان جعل مؤدی بیان می شود، هر چه این‌ها بگویند من گفتم آیا این غیر از این است که وجود حکم ظاهری را تأیید کند؟

روایت دیگر که شبیه به همین روایت می باشد این است که امام (ع) می فرماید: «لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقة شیعتنا»^۲. طبق این روایت کسی حق تشکیک در آن چه را که موثقین شیعه نقل می کنند، ندارد؛ ظاهر این روایت این است که سخن ثقات شیعه سخن معصومین است، هر آن چه که آن‌ها بگویند در واقع همان حکم خداست یعنی گویا به واسطه‌ی خبر آن‌ها مؤدای این روایات جعل می شود که این همان حکم ظاهری است، مگر حکم ظاهری غیر از این معناست؟! این مستشکل گویا می خواهد با استناد به روایات اثبات کند که حکم ظاهری داریم و استظهاری که از این روایت می کند وجود حکم ظاهری است.

۱. وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۰۰، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۴

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۸، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۴۰

پاسخ:

در جواب می‌گوییم اگر در معنای روایات دقت کنیم به هیچ وجه دلالت بر جعل مؤدی و تأیید وجود حکم ظاهری ندارند، چون در هر دو روایت مخصوصاً در روایت اول در واقع امام(ع) شهادت بر وثاقت آن دو می‌دهند یعنی در واقع این روایت بینة و شهادت بر وثاقت این دو نفر است و در ادامه می‌فرماید آن چه را که این دو نفر می‌فرمایند سخن ماست، تأکید بر وثاقت یا به تعبیر دیگر تعلیق حکم بر وصف می‌تواند اشعار به علیت داشته باشد، علت اینکه سخن آنها سخن امام است این است که آنها ثقة هستند یا در روایت بعدی که می‌فرماید: کسی نمی‌تواند از محبین ما در آن چه که از ثقات شیعه نقل می‌شود و روایت می‌شود تشکیک کند، لسان این روایت تأکید بر این است که آن چه را که ثقة نقل می‌کند باید پذیرفته شود، علت پذیرش سخن ثقة و علت قبول خبر ثقة این است که خبر ثقة طریق الی الواقع، این روایت تأکید می‌کند بر طریقت خبر ثقة نسبت به واقع و گویا می‌گوید خبر ثقة است که شما را به واقع و به آن چه که ما می‌گوییم، می‌رساند؛ چون آن چه را که ائمه می‌گویند واقع است و خبر ثقة راهی است برای رسیدن به واقع و سخنان ائمه. بنابر این به هیچ وجه از این دو روایت استفاده نمی‌شود که به وسیله خبر واحد یا خبر ثقة مؤدی یا حکم ظاهری جعل می‌شود.

بعضی دیگر خواسته‌اند از این دو روایت جعل طریقت استفاده کنند، که این هم استفاده نمی‌شود، کجای این دو روایت طریقت را جعل می‌کند؟! این دو روایت همان طوری که عرض شد می‌گوید این روایت چون ثقة هستند حرفشان را باید بپذیرید و در آن چه که ثقات روایت ما می‌گویند شک نکنید، یعنی ثقة بودن علت پذیرش تلقی شده است و چون عند العقلاء خبر ثقة طریق الی الواقع است باید حرفشان پذیرفته شود، این چیزی نیست که شارع او را جعل کرده باشد، بله؛ شارع این روش و طریقه را امضا کرده و یا حداقل ردع نکرده است، اما این روش، مختص به شارع نیست این یک طریقه عقلاییه است که به اخبار ثقات اطمینان حاصل می‌شود و خبر ثقة در نزد عقلاء راهی به سوی واقع است. پس به هیچ وجه نه از این روایات جعل مؤدی استفاده می‌شود و نه جعل طریقت، این روایات مخصوصاً در اولی که روشن است فقط به عنوان بینة بر شهادت است، بینة بر وثاقت است و در دومی هم همان طریقه عقلاییه معهود و متعارف امضا و تأیید می‌شود.

سؤال: در این موارد اگر مسئله عقلایی باشد چرا اولاً امام(ع) می‌فرمایند باید تشکیک نکنید؟ پس محل تشکیک هست، جدای از این بعضی از اصولیین قول ثقة را نپذیرفته‌اند.

استاد: مسئله استفاده از اخبار ثقة به عنوان این که موجب ظن به حکم الله است مورد قبول ماست، اما این که بعضی مثل مرحوم سید مرتضی قبول نکردند - البته مرحوم سید مرتضی که جزء منکرین خبر واحد است می‌فرماید: خبر واحد دو دسته است، یک خبر واحد محفوف به قرائن روشن و قطعی است و یک خبر واحد غیر محفوف به قرائن، خبر واحد محفوف به قرائن برای ما علم ایجاد می‌کند اما این خبر واحدی که به همراه آن قرائن مطمئنه نیست برای ما نسبت به احکام علم ایجاد نمی‌کند - به این جهت است که می‌گویند در وسائلی که برای نقل اخبار پیدا می‌شود هیچ اطمینانی نیست، یعنی بر فرض در مورد همین روایت، امام (علیه السلام) شهادت بر وثاقت این‌ها داده‌اند، کسی که از این‌ها بشنود حق ندارد تشکیک کند اما برای دیگران با این وسائط متعدد که معلوم نیست در طول زمان چه دخل و تصرف‌هایی واقع شده است مشکل پیدا می‌کند، که برای حل این مشکل هم راهی پیش بینی شده و علم رجال متکفل همین مسئله است که بررسی کند

از ثقه بودن یا نبودن، از عادل بودن یا نبودن در مورد روایت؛ لذا این که بعضاً آقایان منکر این مسئله هستند شاید به همین جهت که گفتیم باشد ولی آن چیزی که ما از این روایات می‌فهمیم این است و مخالفت آن‌ها دلیل نمی‌شود که ما از استظهارمان دست برداریم، شما می‌فرمایید که چه دلیلی داشت اگر یک طریقه عقلایی است ائمه تأکید کنند و بگویند این‌ها ثقه هستند، در اولی که شهادت بر وثاقت است که این اتفاقاً تأیید می‌کند وجود یک طریقه عقلایی را و در دومی که می‌گویند حق تشکیک در آن چه را که ثقات روایت ما نقل می‌کنند ندارید، در واقع می‌تواند تأیید و امضاء این مطلب باشد که شما مردم در أخذ احکام به همان طریقه معهود عمل کنید، فکر نکنید که حالا چون یک مسئله دینی است یا یک حکم دینی است یک راهی غیر از راه‌های متعارف حتماً باید طی کنید، فکر نکنید حتماً باید نسبت به احکام علم و یقین پیدا کنید و این روایت می‌تواند برای دفع یک شبهه یا توهم باشد که تصور نکنید که مسائل دینی را الزاماً باید از من بشنوید و همین قدر که ثقات شیعه ما هم این روایات را نقل کنند همان حرف ماست و کسی در این‌ها تشکیک نکند، این روایت برای رفع مشکل و عسرتی که ممکن بود برای مردم ایجاد شود بیان شده است چون شاید در ذهن مردم این توهم بوده که باید حتماً به شخص امام رجوع کنند.

نکته:

چون بحث طریقه و بناء عقلاء مطرح شد مناسب است به یک نکته اشاره کنیم، اینکه گفته می‌شود بناء عقلاء بر این است که خبر ثقه را طریق می‌دانند یا ظواهر را طریق می‌دانند، منظور چیست؟ چون برای بناء عقلاء دو احتمال و معنا ذکر شده است: یک احتمال این که وقتی می‌گوییم عقلاء امارات و طرق - مثل خبر ثقه - را طریق به سوی واقع می‌دانند و می‌گویند طریقت الی الواقع دارند منظور این است که عقلاء این‌ها را طریق به واقع می‌دانند و با خبر ثقه اطمینان پیدا می‌کنند و یک وجه کشف به نحو حقیقی ولو کشف ناقص برای این طرق قائلند، احتمال دوم این که عقلاً بنای عملی‌شان بر اخذ به این طرق است و کاری به جهت کشف ندارد بلکه این‌ها را به عنوان طریق، اعتبار می‌کنند و بنابر طریقت این‌ها می‌گذارند در حالی که واقعاً این‌ها طریق نیستند، پس دو معنا می‌شود برای این بنای عقلاء گفت: یکی انکشاف و علم؛ این‌ها را باعث کشف واقع می‌دانند و حقیقتاً طریق واقع می‌دانند، معنای دوم این که عقلاً این امور را اعتبار می‌کنند و بناء عملی می‌گذارند بر این که این‌ها طریق الی الواقع باشند نه این که فی الواقع طریق الی الواقع هستند.

مرحوم محقق عراقی معتقد است که مراد از بناء عقلاء در این مسئله معنای دوم است یعنی بناء عملی عقلاء بر این است که این‌ها را طریق الی الواقع می‌دانند، یعنی این‌ها را به عنوان طریق اعتبار می‌کنند و اصلاً جهت کشف در این‌ها حقیقتاً وجود ندارد و بنابر این می‌گذارند این‌ها کاشف از واقع یا، طریق به سوی واقع باشند اما حقیقتاً طریقت ندارند، طریقت این‌ها را اعتبار می‌کنند، پس به نظر مرحوم محقق عراقی علت این که به این طرق عمل می‌شود این است که این‌ها را طریق الی الواقع اعتبار کردند و بعد عمل کردند.^۱

ولی همان طور که سابقاً گفتیم این سخن، سخن درستی نیست. مراد از بناء عقلاء این است عقلاء این‌ها را چون طریق به سوی واقع می‌دانند، چون برای آن‌ها جهت کشف قائلند، به این‌ها عمل می‌کنند این گونه نیست که طریقت را برای این‌ها اعتبار کنند. علت این که بر طبق این امارات مثل خبر ثقه، ظواهر و امثال این‌ها عمل می‌کنند این است که

۱. پاورقی فوائد الأصول، جلد چهار صفحه ۴۸۵

این‌ها طریق به سوی واقع هستند و لذا عقلاء بر طبق این امارات عمل می‌کنند لذا صرف اعتبار از سوی عقلاء و بنا گذاری بر طریقت در مورد این‌ها نیست و فرمایش محقق عراقی حرف درستی نیست، بنای عقلاء بر عمل به این امارات لیس إلا لمجرد أنها طريقة الى الواقع یا کاشفة عن الواقع.

اشکال دوم:

اما اشکال دیگری مطرح است که در صحبت دوستان هم بود و وعده دادیم که پاسخ دهیم. مسئله‌ی للمصیب اجران و للمخطی أجر واحد که معروف و مشهور هم هست، ظهور در این دارد که در نفس اتباع اماره مصلحت وجود دارد و این مصلحت عاید شخص مجتهد که از این مسیر می‌رود و طی طریق می‌کند، می‌شود؛ چه به واقع اصابت بکند و چه نکند و این سخن معروف و مشهور با قول به عدم وجود حکم ظاهری سازگار نیست.

پاسخ:

در جواب از این اشکال باید بگوییم ریشه این جمله مشهور و معروف که در ذهن خیلی‌ها رسوخ کرده در کتب اصولی اهل سنت است یعنی در کتب اصول شیعه چنین مطلبی نیست از باب نمونه غزالی^۱ در کتب خود این اصطلاح را به کار برده، ریشه‌ی این جمله روایاتی است که روای آن ابوهریره و عمرو عاص و بعضی دیگر هستند. ابوهریره نقل می‌کند که قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): «إذا حکم الحاكم فاجتهد فأصابه كان له اجران فإن اجتهد فأخطأ كان له اجر» ابوهریره به جعل در حدیث معروف است و عمرو بن عاص هم که شخص معلوم الحالی است و اساس شخصیت او بر جعل، کذب و دروغ استوار است و جالب این که ریشه تاریخی این روایات و مجعولات، توجیه بعضی از کارهایی بوده است که علیه امیرالمؤمنین انجام می‌شد یعنی بعضی کارها و اموری که البته بعضاً در زمان پیغمبر هم اتفاق افتاده یا در زمان خلفا و بعد از آن اتفاق افتاد که محل اشکال و سؤال بود، اموری که با هیچ یک از موازین سازگار نبود، در تمام این مدت یک توجیه داشتند آن اجتهد و اخطأ، لذا اساس این سخن به نظر ما مردود است و به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و در نزد علمای ما هم تلقی به قبول نشده است.

اشکال سوم:

قول به عدم حکم ظاهری و انکار حکم ظاهری و انکار جعل مؤدی یا انکار این که در نفس پیروی از اماره مصلحتی هست، موجب این است که بعضی مصلحت‌ها از مکلفین فوت شود و یا دچار مفسده شوند، وقتی اجازه داده می‌شود که مکلفین از یک راهی بروند، که تعدادی از این‌ها ممکن است به مقصد نرسند، پس یک راهی به آن‌ها نشان داده شده که ممکن است در صدی از آنها مصلحت واقعیه را از دست دهند. این‌ها همین نتیجه‌ی ردّ حکم ظاهری است اما اگر قائل شدیم به واسطه قیام اماره جعل مؤدی می‌شود و خود شارع جبران کرده آن مصلحت‌های فوت شده احتمالی را دیگر مصلحت از دست عده‌ای نمی‌رود. علی‌ای حال قول به عدم حکم ظاهری یا انکار حکم ظاهری در موارد قابل توجهی موجب این مشکل می‌شود و شاید بتوانیم بگوییم و اگر منکر حکم ظاهری شویم امارات و طرق معتبره شرعیه را از خاصیت ساقط می‌کنیم مخصوصاً در جایی که تمکن از تحصیل علم و واقع هست، آن کسانی که می‌گویند اماره معتبر

۱. المستصفی، ص ۱۶۰

است فقط برای فرض عدم تمکن از تحصیل واقع نیست حتی در جایی که امکان تحصیل واقع یا امکان تحصیل علم هم هست، می‌گویند این اماره اعتبار دارد و معتبر است این اشکالی است که این مشکل می‌کند.

پاسخ:

جواب ما به این اشکال این است که اگر شارع به ما اجازه داده است تا از امارات و این طرق پیروی کنیم، به یکی از این دو جهت می‌تواند باشد: یا از این جهت است که شارع می‌داند اصابت اماره به واقع مساوی است با مواردی که علم به واقع اصابت می‌کند، مگر در مواردی که ما یقین داریم چه مقدار از قطع‌ها و یقین‌های ما به واقع اصابت می‌کند؟ آیا همه آنها به واقع اصابت می‌کند؟ آنجا که حجیت ذاتی است و شارع حجیت آن را اعطا نکرده ولی معتبر است، مگر همه یقین‌ها مطابق واقع است؟ قطعاً این گونه نیست پس جهل مرکب چیست، خیلی وقت‌ها انسان یقین به یک حکمی دارد در حالی که ممکن است در واقع این گونه نباشد، لذا شارع ملاحظه و توجه کرده که آن مقداری که اماره به واقع اصابت می‌کند نه تنها مساوی با قطع است بلکه چه بسا بیش از آن مواردی است که قطع و یقین به واقع اصابت می‌کند یعنی به عبارت دیگر درصد خطای اماره مساوی است با قطع یا کمتر از قطع، لذا شارع به ما اجازه داده است از این امارات پیروی کنیم. جهت دیگر این می‌تواند باشد اگر شارع این امارات را برای ما به عنوان طریق برای تحصیل احکام قرار ندهد و تنها بخواهد به علم و یقین اکتفا کند این موجب تضییق و مشقت بر مکلفین خواهد شد. اگر شارع می‌خواست بگوید در هر حکمی از احکام خدا باید تحصیل یقین شود زندگی مردم مختل می‌شد مخصوصاً با ملاحظه این نکته که اخذ به امارات در زندگی عادی مردم یک امری رایج است و مردم و عقلاء به آن عادت دارند و اصلاً یک روش متعارف در زندگی مردم است، به عبارت دیگر مصلحت تسهیل بر مکلفین باعث شده که شارع اجازه دهد که ما از این امارات و طرق پیروی کنیم و مصلحت تسهیل هم یک مصلحت نوعیه است و در دوران امر بین مصلحت نوعیه و مصلحت شخصی قطعاً مصلحت نوعیه مقدم است، آیا حفظ نظام اجتماعی زندگی مهم‌تر است یا اهتمام به رسیدن یک مکلف به مصلحت واقعی که در عمل به فلان حکم وجود دارد؛ لذا شارع ملاحظه کرده است که این امارات درصد خطایشان نسبت به قطع کمتر یا حداقل مساوی با آن است، اگر راه دیگری می‌خواست قرار دهد موجب مشقت می‌شد؛ لذا این اماره را امضا کرده یعنی همین روش عقلایی متعارف بین مردم را به عنوان طریقی برای رسیدن به واقع مورد تأیید قرار داده است و این در واقع هیچ مصلحتی نه در مؤدی این پدید می‌آورد، نه در نفس اتباع این اماره پدید می‌آید، بلکه اگر این اماره به واقع اصابت کرد واقع را منجز می‌کند، اگر به واقع اصابت نکرد معذر خواهد بود و جلوی عقاب را خواهد گرفت. لذا می‌توانیم نتیجه بگیریم که بالأخره چیزی به نام حکم ظاهری اینجا وجود ندارد یک شاهد خوبی هم دارد که در مواردی که شارع اهتمام به واقع و تحصیل به واقع دارد و در هر حال نمی‌خواهد واقع ترک شود خودش مستقیماً امر به احتیاط کرد، مثل مسئله دماء و فروج، چون این گونه موارد باید به هر حال رعایت شود، پس در موارد خاص بنا به ضرورت و اهمیت، شارع دستور به احتیاط داد، اما در بقیه موارد تحصیل واقع به هر قیمتی ولو به احتیاط - قطعاً زندگی عادی بشر را به هم می‌ریزد لذا اکتفا به همین طرق و امارات کرده است.

هذا تمام الكلام فی المقام الأول که امارات بود.

بحث جلسه آینده: مقام دوم: اصول عملیه